



شیوه استناد به این مقاله: احمدرش، رشید؛ منتظری، حسن (۱۳۹۶) تأملی تاریخی - جامعه شناختی در خواندن به مثابه امری پروبلماتیک. فصلنامه پژوهش‌های خواندن، ۱(۱)، ۱۰-۱.

تأملی تاریخی - جامعه‌شناختی در خواندن به مثابه امری پروبلماتیک

Historical and sociological reflection on reading as a problematic object

Rashid Ahmadrash, Hassan Montazeri

رشید احمدرش^۱، حسن منتظری^۲

Abstract

Background: In this article, the main theoretical reflection founded on the proposition that, "not being Problematic" of reading has direct and synergistic relationship with the game of "form" and "life" in Iranian society. It is our contention that in this social and cultural geography, the backwardness of "Life" from "Form" is the effect of Outreach and pandemic of "Traumatic Reading".

Method: Our approach is phenomenological and historical reflection on deconstruction and understanding of the reading process, as historical, sociological constructed.

Findings: First, making problematic of the "reading" as a cultural, social and historical fact turns it into an object and the subject of intellectual and theoretical considerations and also means a deconstruction of the

چکیده

زمینه: تأمل نظری ما در این مقاله بر این گزاره اصلی بنیان نهاده شده است که «ناپروبلماتیک بودن» امر خواندن نسبتی مستقیم و هم افزا با بازی «شکل» و «زندگی» در جامعه ایرانی دارد. در حقیقت ادعای ما این است که در این جغرافیای فرهنگی و اجتماعی، واپس ماندگی زندگی از شکل، عامل و معلول فرادستی و همه‌گیری «خواندن تروماتیک»^۳ است.

روش/مواد: روش ما تأمل تاریخی - پدیدارشناختی در واسبازی و فهم امر خواندن، به مثابه برساختی تاریخی - جامعه شناختی است.

یافته‌ها و نتایج: از نظر نویسندگان این مقاله، پروبلماتیک^۴ کردن امر «خواندن» به مثابه یک فکت فرهنگی، اجتماعی و تاریخی از یک طرف، در حقیقت

^۱ -دکترای جامعه‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان کردستان، (نویسنده مسئول). rhmadrashv6@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه کاشان، دبیر آموزش و پرورش پیرانشهر

^۳ - Traumatic، آسیب‌زا

^۴ - Problematic، مسأله‌مند و مشکل‌دار کردن

unresolved realm of the reading process. Second, to avoid of fading and reducing of reading as a social fact into a superficial handy and non-historical fact. And also a yellow one.

Keywords: reading, modernity upside down, problematic reading, game of life and form

به معنای تبدیل کردن آن به ابژه و موضوع تأملات فکری و نظری و نیز به معنای واسازیِ ساحت ناگشودهٔ امر خواندن است و از طرف دیگر، جلوگیری از فروکاهیدن و فروغلتانیدن امر اجتماعیِ خواندن به امری سطحی، دم دستی، غیرتاریخی، تفننی، غیرکارکردی و زرد است.

کلیدواژه‌ها: خواندن، مدرنیتهٔ وارونه، خواندن پروبلماتیک، بازی شکل و زندگی.

درآمد

تاریخ تولد خواندن با تاریخ تولد تمدن توأمان است. در اهمیت و جایگاه خواندن کم‌تر کسی است که تردید روا دارد. همچنین بر همگان مبرهن است که خواندن با همزاد خود، نوشتن، قرابتی به درازنای تاریخ تولد خط دارد، اما آنچه از نظر نویسندگان این مقاله در خور توجه فلسفی - جامعه‌شناختی است، طرح این پرسش است که از چه زمانی و چرا خواندن بدل به موضوع تأملات فکری، نظری، جامعه‌شناختی و در نهایت «پروبلماتیک» شده است؟ پروبلماتیک شدن و یا پروبلماتیک کردن یک امر اجتماعی، مسأله‌ای است که اولین قدم در بر ساخت یک تحلیل و خوانش علمی - جامعه‌شناختی از آن پدیده است. مشخص است که تبدیل شدن خواندن (در درجه نخست) و همچنین چگونگی خواندن به بداهتی مطلق، ناشی از فراموش کردن تاریخ خواندن به‌مثابه واقعیتی فرهنگی، اجتماعی و تاریخی است و این مسأله از چنان اهمیتی برخوردار است که موضع ما را نسبت به وجوه پیش‌گفته مشخص می‌سازد. از این روی، آنچه در فهم مسأله‌مندی امر اجتماعی ضرورت دارد، توجه به این نکته است که هیچ چیز - حتی ابژه‌های طبیعی - به‌مثابه موضوع تأمل نظری و تجربی رصدپذیر نمی‌گردد، مگر در یک سیستم و دستگاه نظری. نفس این دستگاه نظری، محصول هم‌آورد نیروهای اجتماعی در یک میدان و گسترهٔ تاریخی است. اگر نظریه‌ها به طور کل، و نظریه‌های جامعه‌شناختی و تأملات نظری پیرامون امر اجتماعی، از بستر تاریخی خود جداگردند، تأمل و تفکر بر جامعه و امور و پدیدارهای مرتبط با آن از جمله «امر خواندن»، در بداهتی

غیرقابل تصور و «زرد»^۱ فرو خواهد غلتید. لذا سنگ بنای اندیشیدن و واکاوی امر اجتماعی، به‌ویژه آن دسته از اموری که در تار و پود زیست-جهان کنشگر اجتماعی تنیده شده است (مثل امر خواندن)، به زعم فوکو^۲، به‌کارگیری نوعی روش «دگربودگی» است (Gray, ۲۰۰۵:۷۸)؛ به عبارت دیگر، فراتر رفتن از چشم اندازهای معمول و مرسوم و نگریستن به آن از یک زاویه دید بالاتر و بدل نمودن آن به امری «پروبلماتیک» است. این امر ما را به شناخت سوبیه‌های کم‌تر شناخته شده امتناع از خواندن رهنمون کرده و از فروغلتیدن در «خواندن زرد» و «نامقتصد» بازخواهد داشت.

هایدگر^۳ در کتاب *Time and Being* (۱۹۶۲) معتقد است در دنیا دو وجه اساسی برای هستی وجود دارد: ۱- مرتبه فراموشی هستی ۲- مرتبه اندیشیدن به هستی. وقتی فرد در مرتبه فراموشی هستی است، در دنیای اشیا می‌زید و خود را در سرگرمی‌های زندگی غرق می‌کند؛ فرد به پایین کشیده می‌شود تا هم‌مرتبه اهداف بی‌ارزش شود و در آنها مستغرق شود؛ فرد خود را تسلیم دنیای روزمره و دلواپسی برای شیوه وجود چیزها می‌کند (Young, ۲۰۰۲: ۶۷) اما در مرتبه اندیشیدن به هستی، شگفتی فرد تنها در شیوه وجود چیزها خلاصه نمی‌شود. زیستن در این مرتبه به معنای آگاهی دائمی از هستی است. در این مرحله فرد متوجه مسئولیتش در قبال وجود خویش می‌گردد و از آنجا که فقط در مرتبه هستی‌شناختی است که فرد با خود آفرینندگی خویش در تماس است، تنها در همین جاست که نیروی تغییر خویش را به چنگ می‌آورد. بی‌شک چنین مهمی جز با خواندن و اندیشیدن حاصل نمی‌گردد. از نظر هایدگر خواندن سنگ بنای اندیشیدن است. اما سوالی که در این جا مطرح می‌شود، این است که چگونه خواندنی؟ و این همان پرسش بنیادین این مقاله است که ما از آن تحت عنوان «خواندن به‌مثابه امری پروبلماتیک» نام می‌بریم. خواندنی که آداب خاص خود را دارد و زمینه مواجهه روش‌مند و شعورمندانه و البته منتقدانه با زوایای مختلف جامعه به‌مثابه امری اجتماعی را فراهم می‌کند. در حقیقت خواندنی که حامل آن را صرفاً به یک «فلاش مموری» برای انباشت نظریه‌ها و افکار رنگارنگ و البته گاهی متناقض بدل می‌کند و هیچ حساسیت فکری، فرهنگی و اجتماعی در کنشگر ایجاد نمی‌کند، پیداست که خواندنی زرد، سترون و «نامقتصد» است.

^۱ - اصطلاح زرد از ادبیات روزنامه‌نگاری گرفته شده است. منظور از خواندن زرد، خواندن مطالب سطحی و عامه‌پسند است که چندان ارزش علمی و آکادمیک ندارد. نمونه این گونه خواندن، خواند تلگرامی است که فرد را همه‌دان هیچ دان و یا برعکس می‌کند.

^۲ .Foucault

^۳ . Heidegger, Martin (۱۸۸۹-۱۹۷۶)

گزاره اصلی

نوع ارتباط و نوع نگاه جامعه ایران (جغرافیای فرهنگی و اجتماعی ایران) به مدرنیته و بنیان‌های عام و جهان‌شمول آن، نقش مهمی در «ناپروبلماتیک شدن امر خواندن» در فهم و درک فرهنگ ایرانی داشته و دارد. از جمله پیامدهای مدرنیته وارونه و ناقص ایرانی، ضعف و لاغری مفراطی امر خواندن در گستره این تاریخ و فرهنگ است. از این رو فرد ایرانی - اگر بتوان او را فرد نامید - هنوز این جسارت را نیافته است که با تاریخ، گذشته و فرهنگ خود مواجهه‌ای راستین داشته باشد و خوانشی در خور توجه و البته نقدپذیر از آن به دست دهد. لذا تأمل نظری ما بر این گزاره اصلی بنیان نهاده شده است که: «ناپروبلماتیک بودن» امر خواندن نسبتی مستقیم و هم‌افزا با بازی «شکل» و «زندگی» در جامعه ایرانی دارد. در حقیقت ادعای ما این است که در این جغرافیای فرهنگی و اجتماعی، واپس ماندگی زندگی از شکل، عامل و معلول فرادستی «خواندن تروماتیک» است.

تبیین گزاره اصلی

مواجهه جوامع و اجتماعات مختلف با عوامل «دوران ساز» و «تحول آفرین» هم از نظر کیفیت و هم کمیت از یکدیگر متمایز است. چگونگی این مواجهه، نیروها و طبقات اجتماعی درگیر در فرایند، عمق و شدت و پایایی تغییرات ناشی از مواجهه مورد اشاره، همگی به نوبه خود بر این مسأله تأثیر می‌گذارند. یکی از عوامل «دوران ساز» به تعبیر ما، مواجهه جغرافیای فرهنگی و اجتماعی ایران با امواج دنیای مدرن است. تغییراتی که متعاقب انقلاب صنعتی، رشد فزاینده شهرنشینی و فردیت، انقلاب‌های سیاسی به وجود آمده در غرب، که جملگی را می‌توان جزو آثار و پیامدهای جنبش روشنگری نامید، کم و بیش در جامعه ما «دوران ساز» بوده است، چنان که در این باره گیدنز^۱ مطرح می‌کند که مدرنیته دنیای متفاوت و جدیدی را نمایندگی می‌کند که بر سه اصل و یا سه شالوده بنا شده است. این سه عبارتند از: یک نگاه خاص به دنیا؛ یعنی نگاهی که معتقد است که انسان سرور و مالک دنیاست و می‌تواند در جهان ایجاد دگرگونی کند و به موازات آن یک سری ایده‌ها و مفاهیم را در فرهنگ سیاسی با خود به همراه آورد و دنیای جدیدی را رقم زند. این مفاهیم، آزادی، برابری، فردگرایی، لیبرالیسم، خردگرایی و جز این‌ها هستند؛ به عبارت دیگر اگر بخواهیم از بعد فلسفی، مدرنیته را تعریف کنیم برمی‌گردیم به همان مفاهیم نو مثل: انسانگرایی^۲، نقش فعال و سروری انسان در جهان، استیلا بر طبیعت، ایده ترقی، خرد به عنوان دادگاه

^۱- Giddens, Anthony (۱۹۳۸- ..)

^۲. humanism

شعور بشری، افسون‌زدائی از جهان و جز این‌ها، که از لحاظ فلسفی همگی به همان عصر روشنگری برمی‌گردد. متفکر آلمانی، هابرماس^۱ معتقد است که عصر روشنگری سه دستاورد مهم با خود داشته است که عبارتند از: خردگرایی، فردباوری و سکولاریسم (Habermas, ۱۹۹۴).

همان‌طور که گفته شد، تاریخ مواجهه جدی و عملی ایرانیان، و گرایش جدی و فراگیر آنان به افکار و اندیشه‌های مدرن به اواخر دوره قاجار برمی‌گردد. بعد از انقلاب مشروطه، جامعه ایران در صدد بوده است قدم در راهی بگذارد که گذار از سنت نامیده می‌شود. این اقدام مستلزم اقداماتی بود که بخشی از آن به نهادمندسازی نهادهای مدرن برمی‌گردد. بعد از انقلاب ناتمام مشروطه، اندیشه تکوین نهادهای مدرنی چون آموزش و پرورش و آموزش عالی در مخیله پرچمداران و طرفداران مشروطه شکل گرفت، اما به دلایل متعددی شکل‌گیری این نهادها نتوانست انتظارات مدرنیته را برآورده کند و تحت تاثیر تناقض‌های سنت و مدرنیته، سودای مدرنیته واقعی به مسلخ برده شد و از آن اصالت زدایی صورت گرفت. اگر در تمدن غرب نهادهای مدرن ماحصل زایش و نگرش فلسفی و تاریخی بودند، بالعکس در ایران این نهادهای مدرن در فقدان زایش فلسفی و تاریخی و نهادینه شدن آنها بنا نهاده شدند و طبیعی بود که نهادهای مدرن در فقدان اندیشه مدرن، بسترساز پارادوکسی معرفت‌شناختی شوند و صورت مدرن و محتوای غیرمدرن آنها آسیب دیگری باشد که بعد از انقلاب مشروطه جامعه ایرانی را درگیر و دچار فرسایش کرده است.

نگاهی گذرا به تاریخ اندیشه و نهاد در غرب، ما را متوجه این موضوع می‌کند که نهادهای مدرن محصول اندیشه مدرن و فرایند عقلانی‌سازی بودند و این نهادها هرگز در فقدان خوانش‌های عقلانی و فلسفی امکان وجود نمی‌یافتند؛ در جامعه ایرانی بالعکس تلاش شده است ابتدا نهادهای مدرن گرتنه‌برداری شوند به امید آنکه این نهادها بتوانند در پالایش و ویرایش اندیشه ایرانی مفید واقع شوند؛ امری که نوعی وارونگی مدرنیته است و صد البته خطایی روش‌شناختی است.

حال سؤال اساسی این است که نحیف شدن فرایند خواندن چه نسبتی با این مختصات جامعه ایرانی دارد؟ و نسبت این مساله با پدیده مدرنیته شلخته و وارونه چیست؟ مقاومت سنت در برابر نهادهای مدرن چگونه می‌تواند در فرایند خواندن مانع ایجاد کند و آیا نگاه ما به مدرنیته و وارونه کردن آن در امتناع اندیشه و به تبع آن، در «امتناع خواندن» تاثیرگذار بوده است؟

در ذیل به پاره‌ای از مختصات مدرنیته وارونه که شاخصه‌های آن بعد از انقلاب مشروطه به وضوح دیده می‌شود، اشاره می‌گردد.

۱- Habermas, Jurgen (۱۹۲۹- ...)

جامعه کاریکاتوری

اصولاً انقلاب مشروطه ایران را می‌توان سرآغاز فصل نوینی در حیات جمعی ایرانیان دانست. در واقع پیدایش مقدمات و زمینه‌های این انقلاب توأم با شکل‌گیری و ورود افکار و ایده‌های جدید بود که عمدتاً نخبگان جامعه را در برمی‌گرفت و پایگاه اجتماعی جدیدی را در ساختار اجتماعی جامعه سنتی به وجود می‌آورد. آنچه رهاورد عینی و ملموس این اندیشه جدید بود، خود را در تشکیل نهاد و مؤسساتی نشان داد که قرار بود بر بنیان افکار مزبور، ساز و کار جامعه را صورتی نوین ببخشند.

اگر حتی در باور به حضور حاملان افکار جدید در رأس قدرت حاکمه تا پیش از حکومت رضاشاه به دیده تردید بنگریم، اما در دوران رضاشاه، این حضور جلوه‌های آشکاری می‌یابد. بر همین اساس، نخبگان مذکور بآب‌بهره‌گیری از قدرت مسلط سیاسی، به آنچه می‌توان تحت مقوله مهندسی اجتماعی کلان جای داد، به بازسازی جامعه اقدام کردند. کانون این تلاش‌ها، ایجاد نهادهای مدرنی بود که عمدتاً ایده و شکل آنها نیز وارداتی بود و با اقتباس و بهره‌گیری از مدل‌های غربی ایجاد می‌شدند. این چنین بود که در حوزه‌های مختلف زیست جمعی، به اجبار تغییراتی حاصل شد.

بازی شکل و زندگی

هر جامعه‌ای چون قرار است تبلور نوع خاصی از زندگی باشد به گفته زیمل^۱ ناچار از اتخاذ شکل است. زیمل بر آن است که زندگی ناچار از تبلور است، لذا ذهنیت خود را باید در قالب مصنوعات و بر ساخته‌هایی عیان سازد. به اعتقاد او زندگی خود بی‌شکل است و فقط هنگامی می‌تواند خود را به عنوان یک پدیده متجلی کند که به آن شکل داده شود. اما مشکل از آنجا آغاز می‌شود که این تولیدات یا اشکال پس از تولید خیال جاودانگی دارند. بدین ترتیب چالش زندگی و شکل آغاز می‌شود و در نهایت نیروی زندگی بر شکل غلبه می‌یابد. نیروی زندگی مدام در حال پیشروی است و قصد دارد اشکال جدید را جانشین اشکال قدیم سازد تا کیفیت جدید خود را عیان کند. این حرکت و تغییر برای زیمل وجهه‌ای نامطلوب نیست، بلکه بر آن است که مرگ اشکال سنتی، میل به حیات است. از دیدگاه زیمل چالش شکل و زندگی در غرب به آنجا می‌رسد که غریبان بر آن می‌شوند تا با نفی کامل شکل به خود زندگی رجوع کنند (در ۱۹۹۴ & ۱۹۹۲). این پویای طبیعی و معمول در جوامع غربی به نظر می‌رسد در جوامعی که در معرض تغییرات تحمیل شده بیرونی هستند، صورتی دگرگونه یافته باشند. در واقع در

^۱- Simmel, Georg (۱۸۵۸-۱۹۱۸)

وضعیت جوامع در حال گذار، تناسب‌یافتگی شکل و زندگی، و چالش آنها برای رسیدن به سازگاری، حکایتی دیگرگونه داشته و دارد. در این جوامع، با سرایت اشکال جدید که مدعی تبلور نوینی بوده‌اند، نوعی دیگر از ناسازگاری شکل و زندگی را شاهد بوده‌ایم.

در کشورهای غیر غربی که روند نوسازی را پی گرفته‌اند، به علت اقتباس از اشکال زیست‌جهان غربی که تناسبی حداقلی با زمینه ذهنی یا زندگی عینی کشورهای پیرامون داشته، اگرچه مواجهه زندگی و شکل رخداده است، اما این تضاد نه برخاسته از پویایی زندگی و ایستایی شکل که برعکس، ناشی از پس‌افتادگی زندگی از شکل است. در واقع مسأله از آنجا آغاز می‌شود که جامعه آسان‌پسند و راحت طلب که چشم بر دهان و فکر و دست دیگری دارد، تنها به وام‌گیری و اقتباس صورتی نهادهای جامعه دیگر توانست. از این رو، اگرچه به ناچار نهادها، و در نتیجه اشکال حاکم بر جامعه شکلی تازه به خود می‌گیرند، اما چون این شکل هیچ تناسبی با زندگی واقعی افراد جامعه ندارد، جامعه وضعیتی کاریکاتوری به خود می‌گیرد و در درون اشکال جدید، روابط زندگی قدیمی به بازتولید خود مشغول می‌گردند. لذا به نظر می‌رسد تضادی که زیمبل به درستی میان شکل و زندگی در جامعه غربی و در بطن فرهنگ مدرن سراغ می‌گرفت و بر آن بود که به تناسب پیشرفت زندگی و تصلب اشکال، تضادی میان این دو شکل می‌گیرد، در جامعه ما سرگذشتی کاملاً متفاوت دارد. در این جغرافیای فرهنگی و اجتماعی، به نظر می‌رسد آنچه متصلب است، زندگی است و آنچه از این زندگی چابک‌تر و پیش‌افتاده‌تر است، اشکالی است که قرار است تبلور این زندگی باشند. از این رو نهادهایی که در جامعه ما از روی نمونه‌های غربی‌شان بازسازی شده‌اند، در کلیت خود ناکارآمدند و در طی زمان نتوانسته‌اند به سازگاری نسبی و حداقلی با جامعه دست یابند. به عنوان مثال، نهاد علم در ایران از ایفای کارکردها و وظایف بنیادین خود فاصله بسیاری دارد. همه این مسایل حاصل عدم تناسب زمینه‌های اجتماعی جامعه ایران با این نهادها و فراگردهای مدرن بوده‌است.

نهادهای آموزشی و امتناع از خواندن

همان‌طور که گفته شد، اشکال و نهادهای وارداتی که ریشه در بستر اجتماعی جامعه ایرانی ندارند با مانعی به نام زندگی مواجه می‌شوند. از این رو جامعه که به لحاظ محتوایی از اشکال عقب مانده است می‌کوشد تا کارکرد اصلی اشکال را خنثی سازد و اشکال را بسته به ماهیت خویش تغییر فرم دهد (شکلی مانند دانشگاه را در نظر بگیرید). بدین ترتیب می‌توان گفت تضاد شکل و زندگی که در جامعه غربی حاصل پیش‌رفتن زندگی و بازماندگی اشکال است، در جامعه‌ای همچون ایران وارونه شده است. اشکال پیش‌رفته‌اند، در حالی که زندگی به روال سابق خود در جریان است. بر این اساس، از مفاهیم، نهادها،

فرایندها و سازوکارهای مشخص و دارای معنا و کارکرد و زمینه و تاریخ روشن، معانی و مقاصدی مراد می‌شود که هیچ تناسبی با زمینه اجتماعی و پذیرفته‌شده آنها ندارد.

یکی از کارکردهای نهاد آموزشی، خواندن، فهم و تفسیر کردن است. نهادهای آموزشی در ایران به خاطر درون‌زا نبودن و عدم تناسب با بافت اجتماعی، عملاً از ایفای این کارکرد مهم قاصراند و به ماشین تولید مدرک تبدیل شده‌اند. بر اساس دیدگاه بوردیو^۱، یکی از کارکردهای مهم نهادهای آموزشی، بسترسازی برای سرمایه فرهنگی تجسد یافته است که به علت تأثیر میدان سیاست و عدم تناسب جامعه با این نیاز، این کارکرد مهم آموزشی مغفول مانده است؛ این جاست که آموزش تنها کارکرد اشغال فضا را دارد و ذهنیت را برای درک و فهم و خواندن و عقلانیت فراهم نمی‌کند. میدان آموزش، در یک رابطه همولوژیک^۲ با سایر نهادها به تولید و بازتولید سطحی‌نگری می‌پردازد. از این روست که بحران مدرک و دسترسی راحت به منابع «اقتدار آموزشی و فرهنگی» برای امر مهمی چون خواندن، چالش ایجاد می‌کند. البته در این میان، تأثیر نئولیبرالیسم سرمایه‌دارانه را که به جای عمق، به سطح می‌پردازد، نباید نادیده گرفت.

تأمل نهایی

با این وصف، جامعه ایرانی را می‌توان نوعی جامعه در حال گذار از یک دوره تاریخی با مختصات فکری، فرهنگی و اجتماعی موسوم به «سنت»، به دوره نوین تغییرات مورد اشاره فوق؛ یعنی «مدرنیته» نامید. از جمله ویژگی‌های جامعه در حال گذار شرقی-ایرانی این است که مواجهه آن با امواج مدرنیته، مواجهه‌ای انتخابی و دل‌بخوایی و البته «سوداگرانه» بوده است. به گونه‌ای که به علت سطحی بودن خوانش ما ایرانیان از ماهیت و بنیان‌های فکری و معرفتی مدرنیته، جامعه ایرانی تنها به ظواهر مادی و تکنولوژیک مدرنیته بها داده است و سایر ابعاد نهادی و معرفتی‌اش از جمله، مواجهه خردمندانه، جسورمندانه و شعورمندانه و منتقدانه با خود، فرهنگ، اجتماع و تاریخ را به فرصت‌های نیامده آتی واگذارده است. چنین خوانش سطحی و دست‌چین شده و البته انتخابی، لاجرم ماهیت مدرنیته را در این جغرافیا، بدقواره و شلخته و حتی وارونه ساخته است. با این وصف، بین چنین انتخاب و مواجهه «سوداگرایانه» و «ناپروبلماتیک بودن امرخواندن»، قرابت و هم‌زیستی غیرقابل انکار و حتی انگل‌واری وجود داشته است. از این روی به زعم ما، مسأله، فقدان و یا قلت خواندن نیست؛ زیرا بر این باوریم در شرق به طور کلی، و در جغرافیای فرهنگی و

^۱ - Bourdieu, Pierre (۱۹۳۰- ...)

^۲ - Homologic

اجتماعی‌یی که ما در آن زندگی می‌کنیم و شرح مختصری از آن رفت، گاهی ما با مازاد خواندن مواجهیم و این امر خود شاید به «تروماتیک» شدن امر خواندن کمک نموده باشد؛ برای نمونه، ما در خواندن شورمندانه نظم و شعر و ادب غنایی و اموری از این دست با انباشت و تراکم خواندن مواجهیم، اما آنچه موقعیت ما را در جغرافیای خواندن بسیار متزلزل ساخته و شرایطمان را تروماتیک کرده، ضعف در خواندن شعورمندانه است؛ خواندنی که از رهگذر آن فرد را با پرسش‌های راستین از هستی خود و جامعه‌اش مواجه سازد. به دیگر سخن، فرد در معنای جامعه‌شناختی‌اش، باید بتواند لحظه تولد «فردیت»^۱ خویش را جشن بگیرد تا بتواند مواجهه‌ای راستین، شعورمندانه و نقادانه با خود، تاریخ و جامعه‌اش داشته باشد. در آن صورت، دیوار خودساخته یقین ترک برداشته و بودنی راستین در زمانه‌ای پرآشوب آغاز خواهد گردید، زیرا به تعبیری، خودِ مدرنیته پیام‌آور «زمانه‌ای پرآشوب» است. پس نباید چندان جای تعجب باشد، در جامعه‌ای که هنوز به علت ازدیاد و تراکم بیش از حد تابوهای فکری، معرفتی و فرهنگی، «پرسش» بکارت خویش را از کف نهاده باشد و «پرسشگر» و «پرسشگری» و «خواندن پرسشگرانه» هنوز در فرهنگ ما جایگاهی درخور و شایسته نیافته باشد. از این منظر است که «تروماتیک بودن» امر خواندن در جامعه برملا می‌شود. در چنین شرایطی، می‌توان گفت که خواندن در این جغرافیا، ارزش‌زدایی شده است و جای خویش را به سطوح چند لایه سطحی‌نگری و بازیگوشی‌های علمی- که هر از چندگاهی آن را در قامت مقاله می‌بینیم- داده است؛ امری که در نهایت جامعه ایرانی را درگیر مشکلات عدیده، از جمله: «خواندن زرد» کرده و در نهایت امر اجتماعی خواندن را در این جغرافیا نظیر سایر موارد مشابه، «تروماتیک» نموده است. لذا، در چنین شرایطی ما به مطالعه جامعه‌شناختی خواندن نیاز داریم، تا «خواندن»، از امری تروماتیک به امری پروبلماتیک بدل شود. از این رو، معتقدیم که بسنده کردن به خواندن و خواندن به هر شیوه‌ای و هر نوع خواندنی شاید فاقد ارزش جامعه‌شناختی درخور توجهی باشد. آنچه بایسته و شایسته است تا به آن توجه شود، همانا خواندنِ خواندن است.

منابع

- Bourdieu, P. (۱۹۷۲), *Outline of a Theory of Practice*, trans. R. Nice, Cambridge: Cambridge University Press.
- Foucault, M. (۱۹۷۰), *The Order of Things: An Archaeology of Human Sciences*, London: Tavistock.
- Frisby, David, (۱۹۹۲), *Simmel and Since: Essays on Georg Simmel's Social Theory*, London: Routledge.

^۱ - Individuality

- _____ (۱۹۹۲), *Sociological Impressionism: A Reassessment of Georg Simmel's Social Theory*, London: Routledge.
- Giddens, A. (۱۹۹۰), *The Consequences of Modernity*, Cambridge: Polity.
- Gutting, Gary, (۲۰۰۵), *Foucault: A Very Short Introduction*, New York: Oxford.
- Habermas, J. (۱۹۹۴), *The Philosophical Discourse of Modernity: Twelve Lectures*, trans. Frederick G. Lawrence. London: Routledge.
- _____ (۱۹۸۷), *The theory of Communicative Action*, vol. ۱. Reason and the Rationalization of Society, Cambridge: Polity.
- Heidegger, M. (۱۹۶۲), *Being and Time*, trans. J. Macquarrie, and E. Robinson,, Oxford:, Blackwell.
- Simmel, G. (۱۹۷۱), *On Individuality and Social Forms*; selected writings, ed. D. Levine, Chicago: Chicago University Press.
- Young, Julian, (۲۰۰۲), *Heidegger's Later Philosophy*, Cambridge: Cambridge University Press.

